

روحانیت سیاسی و دوگانه در قدرت یا بر قدرت

روحانیت در مواجهه با امر سیاسی با یک نوع دوگانه‌ای مواجه هستند، که عبارتند از: «روحانیت بر قدرت» که در مقام مقاومت یا مخالفت با قدرت است و «روحانیت در قدرت» که بر مسند بنشیند و خود صاحب قدرت شود. اگر فرض این دوگانگی درست باشد؟ این موضوع را می‌توان به اجمال از زوایای گوناگون بررسی کرد:

الف) زاویه تاریخی؛ و این که روحانیت شیعه، در دو موقعیت «بر قدرت و در قدرت» چه فرازها و فرودهای تاریخی داشته است که می‌توان گفت: روحانیت شیعه در طول تاریخ هر دو عرصه را تجربه کرده است؛

ب) از منظر درون دینی؛ با مطالعه این موضوع که دین درباره نسبت روحانیت و قدرت چه توصیه‌ای داشته است؟ آیا روحانیت را به حضور در قدرت سفارش می‌کرده یا این که بنابر آموزه‌های دین ترجیح آن است که روحانیت در قدرت نباشند؟

ج) نگاه راهبردی؛ یعنی نگاه دوگانگی (در قدرت یا بر قدرت) کدام یک از این دو برای دین، جامعه و روحانیت مفیدتر و مطلوب‌تر است و روحانیت بهتر است در کدام یک از این دو موضع بایستند؛

د) از منظر عقلی و منطقی؛ آیا حضور روحانیت در قدرت، برای دین به لحاظ عقلی و منطقی قابل دفاع است؟ دوگانگی روحانیت چه اقتضائاتی را به همراه دارد؟

که دکتر علی‌رضا شجاعی زند، جامعه‌شناس و استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، در این نوشتار به آن می‌پردازد.^۱



دکتر علی‌رضا
شجاعی زند

پس از چهل سال از انقلاب اسلامی، امروز به این موضوع می‌پردازیم که آیا روحانیت در مسند بنشینند یا نه؟ بازاندیشی در بسیاری از امور که مسلم و مسجل فرض می‌شوند، یا توسط نسل‌های جدید یا صاحبان اندیشه نورقم می‌خورد و اهمیت طرح این پرسش‌ها آن است که کسانی به این پرسش‌ها دامن می‌زنند که با کلیت نظام پس از انقلاب موافقت و ضرورتاً به اپوزیسیون تعلق ندارند.

ترکیب روحانیت و قدرت، منحصر به روحانیت در قدرت و بر قدرت نیست. صور دیگری هم دارد که در این نوشتار نمی‌گنجد. بلکه موضوع بحث، روحانیت سیاسی است، که به نحوی در امر سیاسی دخالت دارد یا با قدرت سیاسی حاکم

●
نگاه راهبردی؛ یعنی نگاه دوگانگی (در قدرت یا بر قدرت) کدام یک از این دو برای دین، جامعه و روحانیت مفیدتر و مطلوب‌تر است و روحانیت بهتر است در کدام یک از این دو موضع بایستند؟

●
مقابله می‌کند یا او را تأیید و همراهی می‌کند. در حالی که روحانیت خود دولت‌مرد و کارگزار یا حامی کارگزاران شده است. گروه دیگر، از روحانیت برکنار از قدرت هستند و هیچ ارتباطی با قدرت برقرار نمی‌کنند یا بی‌اعتنا از قدرتنند. این افراد نیز از موضوع این بحث خارجند. پس بحث روحانیت در قدرت یا بر قدرت درباره روحانیت سیاسی است، که با قدرت مستقر و مسلط می‌ستیزد یا با آن همراهی می‌کند.

شایان توجه این‌که منظور از قدرت همان قدرت سیاسی متمرکز در دولت است؛ چون امروزه قدرت در ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی مفهوم گسترده‌ای دارد. قدرت غیر از آن چیزی است که ما در قالب ساختار سیاسی یا دولت مشخص می‌بینیم و مشروعیت اعمال زور را بر آحاد آن کشور دارد. ممکن است قدرت امری گسترده و فراتر از عرصه سیاسی باشد و در جبهه مقابل و در قالب مقاومت مطرح شود. گاهی نیز قدرت ناظر بر عرصه اجتماعی و نفوذ و اعتبار اجتماعی است. نه قدرت منتشر و گسترده و نه قدرت مربوط به ساختارهای مقاومتی، یعنی قدرت مقاومت در مقابل قدرت حاکم و نه قدرت اجتماعی و نفوذ و اعتبار اجتماعی که چندان به این بحث مربوط نیست، هرچند ممکن است روحانیت در آن‌ها نیز نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. در واقع، نقش روحانیت در قدرت‌های خارج از اقتدار سیاسی‌اش در این بحث بررسی نمی‌شود و موضوع اصلی بحث، روحانیت در قالب مناسباتش با قدرت سیاسی در قدرت و بر قدرت است.

●
امروزه قدرت در ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی مفهوم گسترده‌ای دارد. قدرت غیر از آن چیزی است که ما در قالب ساختار سیاسی یا دولت مشخص می‌بینیم و مشروعیت اعمال زور را بر آحاد آن کشور دارد. ممکن است قدرت امری گسترده و فراتر از عرصه سیاسی باشد و در جبهه مقابل و در قالب مقاومت مطرح شود.

●
دوگانه‌های دیگری نیز مطرح است: یکی، دوگانه نهضت و نظام و دیگری، دوگانه انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی. بنابراین

●
نهضت، یعنی حرکت اعتراضی علیه وضع موجود برای رسیدن به وضع مطلوب. این حرکت به اعتباری دو جنبه دارد: یک، جنبه راهبردی؛ راهبردهایی که نهضت برای بیان مطالبه‌هایش مطرح می‌کند؛ و دیگر؛ نهضت به کجا می‌رود و هدفش و غایتش چیست.

اگر این دوگانگی‌ها حل و فصل گردند، این دوگانه بودن نیز مشخص می‌شود. مدعایم این است که این دوگانه‌ها، همه کاذبند، یعنی دچار نوعی بزرگ‌نمایی هستند و ما نباید خود را موظف به انتخاب یکی از شقوق این دوگانه‌ها کنیم و ما انتخاب‌هایی فراتر می‌توانیم داشته باشیم. یک انتخاب مهم این‌که این‌ها را دوگانه نبینیم و اگر هم دوگانه می‌بینیم تقابلی میانشان نینگاریم. پس مدعایم این است که دوگانه‌ها کاذب هستند و دست‌کم نسبت تقابلی میانشان برقرار کرد. اما آن تلقی رایج و کلیشه‌ای که از دوگانه نهضت و نظام وجود دارد، چنان مبالغه‌آمیز مطرح شده که گویی یا باید نهضت را برگزید یا نظام را؛ و بین این دو یکی را باید انتخاب کرد و جمع آن‌ها ممکن نیست. از سویی، انتقال از نهضت به نظام نوعی تنازل و فروگاهی محسوب می‌شود. این مدعا به گمان من فاقد مبناست و دچار نوع‌ای ساده‌سازی و بزرگ‌نمایی است.

شایسته است بدانیم که نهضت و نظام چیست؟ نهضت، یعنی حرکت اعتراضی علیه وضع موجود برای رسیدن به وضع مطلوب. این حرکت به اعتباری دو جنبه دارد: یک، جنبه راهبردی؛ راهبردهایی که نهضت برای بیان مطالبه‌هایش مطرح می‌کند؛ و دیگر؛ نهضت به کجا می‌رود و هدفش و غایتش چیست.

نظام نیز ساختار مستقر و تثبیت شده از یک نظم سیاسی است، که جنبه‌ها و عرصه‌های مختلف دارد. نظام هم دو ویژگی دارد: یکی، وجه ساختاری و راهبردی است. نظام‌ها معمولاً برای ساختارهای خاصی شکل می‌گیرند و شیوه‌های عملی خاصی دارند و در چارچوب‌های نهادمند قانونی به صورت آرام و تدریجی حرکت می‌کنند.

●
پس تقابل نهضت و نظام، ذاتی نیست، بلکه تقابل امکان‌وقوعی دارد. اگر بخواهیم تعبیر یا ممیزه مناسبی برای جداسازی نهضت و نظام در نظر بگیریم همان ویژگی‌های راهبردی است، یعنی تفاوت در خط‌مشی‌ها و راهبردها و شیوه‌هایی که برای ایجاد تغییر دنبال می‌کنند.

این ویژگی راهبردی یک نظام است، یعنی راهبردهایش از این حیث با راهبردهای نهضت کاملاً متفاوت است. نهضت‌ها دنبال تغییرات ناگهانی، بنیادی و گاه خشن هستند و راهبردهایشان گاه غیرقانونی و سریع است. اما نظام ویژگی دیگری نیز دارد؛ هم چنان‌که نهضت‌ها اهداف و آرمان‌هایی را تعقیب می‌کنند، نظام‌ها هم اهداف و آرمان‌هایی دارند. پس تقابل بین نهضت و نظام ناظر به ویژگی داشتن هدف و آرمان‌ها نیست، بلکه از این حیث مشترکند. همه نظام‌ها نظیر همه نهضت‌ها واجد اهداف و آرمان‌ها و غایاتی هستند ولی از جهت راهبردها با هم متفاوتند و احتمالاً مقابل هم هستند. پس اگر

بین نهضت و نظام تقابلی مطرح می‌شود ناظر به راهبردها و تفاوت‌های راهبردی است، نه لزوماً اهداف و غایات.

رهبر انقلاب نیز خود را انقلابی می‌خوانند و ملت را به انقلاب‌گری تشویق می‌کنند، که این مطلب ناظر به اهداف و آرمان‌هاست، نه راهبردها. ایشان با حرکت‌های خارج از چارچوب‌های انقلابی و افراطی مخالفت صریح خود را بارها اعلام کرده‌اند.

ممکن است نهضت و نظامی را تصور کرد که از حیث اهداف و آرمان‌ها نظیر هم هستند، چنان که نظام‌ها اساساً مولود نهضت‌های پیروز هستند. نهضت‌ها وقتی به پیروزی می‌رسند دولت و نظامی را مستقر می‌کنند. پس تقابل نهضت و نظام، ذاتی نیست، بلکه تقابل امکان وقوعی دارد. اگر بخواهیم تعبیر یا ممیزه مناسبی برای جداسازی نهضت و نظام در نظر بگیریم همان ویژگی‌های راهبردی است، یعنی تفاوت در خط‌مشی‌ها و راهبردها و شیوه‌هایی که برای ایجاد تغییر دنبال می‌کنند.

به جای دفاع از تداوم راهبردی انقلابی‌گری، از حفظ اهداف و آرمان‌های بلند فرایند انقلاب باید دفاع کرد. انقلاب به معنای راهبردی‌اش به پایان رسیده است و دیگر قرار نیست در

چارچوب‌ها و مسیر حرکت‌های انقلابی تند و تیز حرکت کنیم، بلکه باید در چارچوب‌های قانونی، نهادینه و ساختاریافته حرکت کرد. از این حیث انقلاب پایان یافته است و آن راهبردها دیگر معنا ندارد و اگر از آن راهبردها بخواهید استفاده کنید نظام با شما برخورد می‌کند.

برای نظام مستقر، راهبردهای انقلابی، حرکت ضدانقلابی محسوب می‌شود و با آن برخورد می‌شود. اما چیزی که به ما امید می‌دهد تا پای بند به این نظام باشیم، آرمانی بودن نظام است و همواره باید نسبت نظام را با آن آرمان‌ها سنجید. به جای نهضت انقلابی و حتی نظام انقلابی، از نظام آرمانی دفاع باید کرد و امروز بایستی از نظام آرمانی دفاع کرد، نه نظام انقلابی و نه نهضت انقلابی.

در این راستا، رهبر انقلاب نیز خود را انقلابی می‌خوانند و ملت را به انقلاب‌گری تشویق می‌کنند، که این مطلب ناظر به اهداف و آرمان‌هاست، نه راهبردها. ایشان با حرکت‌های خارج از چارچوب‌های انقلابی و افراطی مخالفت صریح خود را بارها اعلام کرده‌اند.

هدف انقلاب اسلامی برای برپایی حکومت دینی. حکومت دینی بوده است. حکومتی دینی که رسیدن به جامعه سالم مهیا شود. این تلقی که حکومت دینی آمده است تا انسان‌ها را به زور به بهشت ببرد، این برداشت خطاست.

دوگانه دوم، که در سطح ژورنالیستی و سیاسی باقی ماند و به اندازه کافی واکاوی نشد، انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی است. آقای روحانی با تمسک به بیاناتی از شهید مطهری - که البته آقای مطهری در آستانه انقلاب این بحث را افاده کرده بود - مقابله‌ای بین انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی طرح کرد. آن اسلام انقلابی که شهید مطهری با عبارتی منفی از آن یاد می‌کند ناظر به گروه فرقان، مجاهدین خلق و حتی دکتر شریعتی و کسانی است که «صراط المستقیم» را تعبیر به صراط استقامت می‌کردند. این‌ها به دنبال اسلام انقلابی بودند و شهید مطهری



برای روحانیت شیعه، نه در قدرت بودن و نه بر قدرت بودن اهمیت دارد، بلکه همواره کوشیده در صحنه باشد و برکنار و بی‌اعتنای به جامعه و مناسبات قدرت نباشد. بر قدرت و در قدرت بودن امری تبعی شکلی و صوری است و اهمیت ثانوی دارد، نه آن که بی‌اهمیت باشد.



می‌گفت: چیزی که ما دنبالش هستیم انقلاب اسلامی است، نه اسلام انقلابی. اشاره به این است که در نزد باورمندان به اسلام انقلابی، مبارزه خود اصلت دارد، اما این که برای چه یا به چه شیوه مبارزه باید صورت پذیرد، امری ثانوی است و خود مبارزه اصلت دارد. مطهری این تقابل را در چنین گفتمانی ساخت و تعبیر منفی از اسلام انقلابی متعلق به آن فضای گفتمانی است و با فضای گفتمانی امام و رهبری از اسلام انقلابی تفاوت دارد و منظور ایشان از تعبیر اسلام انقلابی ناظر به اهداف آرمان‌هاست.

بحث مربوط به نقش‌ها و موقعیت‌های دوگانه‌ای (بر قدرت و در قدرت) است که روحانیت در این دو موقعیت کسب می‌کند. معتقدم این دوگانه و مقارن‌نشینی هم کاذب است، هم چنان که آن دوگانه‌ها هم کاذب بودند، یعنی اگر شکافته بشوند معلوم می‌شود محل نزاع و تقابل کجاست و نباید آن را به همه نهضت

و همه نظام تعمیم داد.

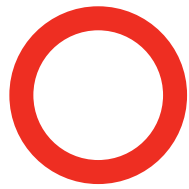
هدف انقلاب اسلامی برای برپایی حکومت دینی، واقعاً حکومت دینی بوده است. حکومتی دینی که رسیدن به جامعه سالم مهیا شود. این تلقی که حکومت دینی آمده است تا انسان‌ها را به زور به بهشت ببرد، این برداشت خطاست. اتهام بدی است که به حکومت دینی می‌زنند. حکومت دینی به وقوع پیوسته که جامعه را سالم کند، برای این که زمینه و بستر همراهی پدید آید تا دین‌داری بسط یابد و دسترسی بدان تسهیل گردد و در محتوا نیز تعمیق یابد. پس نتیجه این که هدف حکومت دینی نیست، بلکه جامعه سالم و انسان‌سازی است. اگر چنین باشد برای روحانیت شیعه مهم نیست که بر قدرت باشد یا در قدرت، چنان که تاریخ شیعه نشان می‌دهد روحانیت شیعه در موقعیتی مثل صفویه و آل بویه یا در جمهوری اسلامی در قدرت قرار گرفته و آن را حفظ نموده است. برای روحانیت شیعه، نه در قدرت بودن و نه بر قدرت بودن اهمیت دارد، بلکه همواره کوشیده در صحنه باشد و برکنار و بی‌اعتنای به جامعه و مناسبات قدرت نباشد. بر قدرت و در قدرت بودن امری تبعی شکلی و صوری است و اهمیت ثانوی دارد، نه آن که بی‌اهمیت باشد. این جهات تعیین می‌کند که آیا باید علیه قدرت بود یا به تقویت و تحکیم و حفاظت از قدرت دست زد.

روحانیت شیعه برخلاف برداشت رایج حتی در نظام‌های ناهمراه هم، بازی صفر و یک نکرده است. علامه طباطبائی در کتاب شیعه در اسلام می‌آورد که شیعه واقع‌نگر بوده و متناسب با مقتضیات و شرایط و امکانات واکنش نشان داده است. واقع‌نگری به مثابه واقع‌پذیری نیست، بلکه واقع‌نگری بین واقع‌گریزی و واقع‌پذیری است. واقع‌نگری، یعنی مبتنی بر اصول و چارچوب و اهدافی که دارید نقش بیافرینید. اگر واقعیت اجازه حرکت و جهش نمی‌دهد راه بروید، اگر اجازه راه رفتن نمی‌دهد سینه خیز بروید، در عین حال بروید و نایستید و شرایط را برای جهش فراهم کنید. این واقع‌نگری نیز

در خط‌مشی امام و هم رهبری دیده می‌شود. معصومان سرنوشت متفاوتی از هم دیگر داشتند؛ یکی صلح، دوم مسیر شهادت و آن دیگر تعلیم و تدریس، هر کدام شیوه‌های مختلف را پذیرفتند؛ یا می‌شود به آنان گفت خلاف قاعده عمل کردند؟!

پی‌نوشت:

۱. برگرفته از سلسله نشست‌های انتخابات و کنش‌گری روحانیت که در سال ۱۳۹۶ در مرکز مطالعات اجتماعی و تمدنی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار شد.





گزارش

جستارهایی سودمند از گفته‌های دکتر احمد
واعظی و دکتر نجف لکزایی در همایش
حوزه انقلابی